

## گزارش روند بحث اصالت ربط

نوارها و جزواتی که در بایگانی دفتر فرهنگستان علوم اسلامی بر جای مانده است از فروردین ۱۳۵۷ آغاز می‌شود. تا پیش از سال ۱۳۶۲ بیشتر مباحثی که به صورت دوره‌ای دیده می‌شود و منظم، در موضوع «اقتصاد» است و راهی برای اسلامی کردن آن. اما از خرداد این سال، بحث‌ها روی مبانی فلسفی‌ای متمرکز می‌شود که تا آن‌ها تغییر نکنند، نمی‌شود اقتصاد اسلامی را پایه‌ریزی کرد. این بحث‌ها با ریاضیات آغاز شده و به اصالت ربط منتهی می‌گردند. متن حاضر گزارش خلاصه‌ای است از ۱۳۱ جلسه‌ای که در اختیار داشتم.

۱. بحثی را که شروع می‌کنیم یک دوره ی فشرده اصول اعتقادات است بعنوان مقدمه ی بحث اجتهاد
  - ۱/۱. فهمیدن اصول اعتقادات وظیفه عقل است
  - ۱/۲. بیان ائمه طاهرین ع توجه به چیزی است که عقل باید بیابد
  - ۱/۳. امتناع درک خالق
    - ۱/۳/۱. حضرت علی(ع) می‌فرماید: کمال توحیده نفی صفات عنه
    - ۱/۳/۲. چون: من وصفه فقد میزه و من میزه عدده
    - ۱/۳/۳. کسی که وصف کرد او را و گفت این وصف را دارد و آن وصف را دارد، دو تا خصلت دارد ملاحظه میکند و نسبتش را به وجود میدهد
    - ۱/۳/۴. همینکه دو تا خصلت آمد دوئیت آمد تمیز را آنجا برده ولو نگوید که من تمیز میدهم
    - ۱/۳/۵. یعنی آن شئی قابل تمیز است ولو من الان نتوانم معین کنم که حد هر کدام از اوصاف چیست
    - ۱/۳/۶. کسی که میزه را در آنجا برد میتواند تعدد و شماره را در آنجا ببرد
    - ۱/۳/۷. او را خارج از حد خالقیت کرده و در حد مخلوق آورده است
  - ۱/۴. پس بنابراین میائیم سراغ ماده، سراغ این عالم
۲. در موضعگیری به اینجا رسیدیم که
  - ۲/۱. خواه نا خواه فلسفه نمی‌شود ارتباطش مطلقاً نسبت به موضعگیری قطع باشد
  - ۲/۲. جهان مخلوق باشد با اینکه مخلوق نباشد فرق دارد
  - ۲/۳. قوانین تضاد منشأ حرکت شده باشد با اینکه مخلوق باشد کاملاً فرق دارد
۳. از ابتدائی ترین چیزی مجبوریم آغاز کنیم که مورد پذیرش هست
۴. عدم امکان شروع بحث از بدیهیات
  - ۴/۱. آیا ما از امر ذهن می‌توانیم شروع کنیم حال آنکه خود ذهن در تردید است ؟
  - ۴/۲. منکر تردید می‌کند که اصل ذهن از کجا پیدا شد؟
  - ۴/۳. او می‌گوید از کجا و چرا ما بدیهیات نظری داریم ؟
  - ۴/۴. قضیه جدلی یک طرفه می‌شود
    - ۴/۴/۱. من سر حرف خودم می‌ایستم
    - ۴/۴/۱/۱. من قدرت نقض حرف شما را دارم

- ۴/۴/۲. شما هم سر حرف خود ت بایستی
- ۴/۴/۲/۱. شما هم قدرت نقض حرف من را دارید
- ۴/۵. این برهان نمی شود و مطلبی را اثبات نمی کند
- ۴/۶. کاری که ما کردیم قدرت شمولش به افراد مختلف زیاد است
- ۴/۶/۱. بداهت یعنی آشکار بودن برای انسان
- ۴/۶/۲. ما کاری به انسان نداریم که پای درک انسان می آید
- ۴/۶/۳. به تغایر فی الجمله کار داریم
- ۴/۶/۴. شما نیز اگر عین گرا باشید تغایر فی الجمله را نمی توانید منکر شوید، ذهن گرا هم چنین است
۵. اولین سخنی که داریم
- ۵/۱. آیا سنجنش و تمییز می شود که از همدیگر جدا بشود
- ۵/۲. انسان تا دو چیز را نسنجد می تواند فرق بگذارد؟
- ۵/۳. معلوم شد که باید سنجنش در کار باشد تا بشود فرق گذاشت تا بشود جدا کرد
- ۵/۴. بشود گفت پر رنگ و کم رنگ بشود گفت سبز زرد قرمز و سیاه
- ۵/۵. اگر یکسانی محض باشد تمییز دادن و فرق گذاشتن محال می شود
۶. چیزی را که می خواهیم به آن تکیه کنیم و سنگ اول استدلالمان در جهان بینی است تغایر فی الجمله می باشد
- ۶/۱. حداقل تفاوتی در اشیا و در مفاهیم ذهنی هست که می تواند تکیه گاهی برای تمیز و شناسائی قرار بگیرد
۷. کسی که منکر تغایر فی الجمله هست باید منکر حرکت باشد
- ۷/۱. سوال می کنیم که: اگر تغایر نیست این غیریهیهای در خارج را چه می گویی؟
- ۷/۱/۱. می گوید: خیال می کنید که غیریت است
- ۷/۲. می گوییم: خیالات متغایر هست چه می گویی؟
- ۷/۲/۱. می گوید: خیال که مهم نیست که مختلف باشد یا نباشد
- ۷/۳. می گوییم: اهمیتش از اینجاست که اگر مختلف نبود شما دیگر همین حرکت خیالی را هم ملاحظه نمی کردید، حرف نمی زدید
- ۷/۳/۱. می گوید: بهر حال به نظر من فرقی ندارد، مساوی است چه باشد و چه نباشد
- ۷/۴. می گوییم: پس اگر مساوی است از ما تبعیت بکن
- ۷/۵. مقاومت می کند و می گوید تبعیت نمی کنم
- ۷/۵/۱. معنایش این است که آن چیزی که او می گوید غیر از آن چیزی که ما می گوییم یعنی اختلاف ذهنی را پذیرفته است یک نحوه ی تغایر را پذیرفته است
- ۷/۶. اگر مخالفت نکرد و همراهان آمد
- ۷/۶/۱. ما مدعی وجود تغایر هستیم و ملزم به تغایر می شود
۸. تغایر فی الجمله امری است که
- ۸/۱. سوفیست هم نمی تواند به آن اشکال کند
- ۸/۲. غیر سوفیست هم نمی تواند در آن اشکال کند
- ۸/۳. اگر قابل انکار شد مفاهمه محال می شود، تمیز هم محال می شود
۹. ما وارد نشدیم در اینکه بگوییم بدیهیات چنین و چنان است
- ۹/۱. تا تردید بکنند و بگویند مصداق بداهت چیست
- ۹/۲. از مصداق خاصی شروع کردیم که اساس مفاهمه بر آن قرار دارد
۱۰. تغیرش فی الجمله هم قابل انکار نیست
- ۱۰/۱. اگر تغیر فی الجمله قابل انکار باشد حرکت ممتنع است



۱۰/۲. اگر یکسانی محض بود تغییر نمی توانست در آن واقع شود

۱۰/۲/۱. بحث به بساطت کشیده می شود

۱۰/۳. هر نحوه تغییری معنایش این است که یک نحوه تغایری در آن سابق است

۱۱. علت تغایر از چیست ؟

۱۱/۱. دلیل بحث از علت تغایر

۱۱/۱/۱. نتیجه گیری که شما می خواهید در منطق بکنید، نتیجه تان ضرورتاً غیر از مقدمات است

۱۱/۱/۲. هرچند از مقدمات حاصل می شود

۱۱/۱/۳. اگر ما علت غیریت را پیدا کردیم ، چیز عام و شاملی پیدا کردیم که هیچ غیریتی خارج از آن نشد

۱۱/۱/۴. طبیعتاً نتیجه هم که یکی از غیریت هاست تابع آن خواهد بود

۱۱/۱/۵. اگر یک ملاک صحتی هم توانستیم پیدا کنیم نتیجه و راه رسیدن به آن را می توانیم بررسی کنیم و

بینیم که آیا نتیجه هم صحیح هست یا نه

۱۱/۲. رابطه در امر تغایر اصل است

۱۱/۲/۱. تعینی که اشیا دارند تابع روابط می شود

۱۱/۲/۲. جا و وضع این در تبعیت از رابطه ای که در آن قرار دارد مشخص و معین می شود

۱۱/۳. علت تغایر را در ریاضیات نسبت می بینیم

۱۱/۳/۱. اگر در فلسفه بر اساس آنچه از نسبت بر می آید چیزی بدست آوریم نباید بگوییم این امری ذهنی

است باید بپذیرند که این با عینیت و آن چیزی که بهره وری از آن را مسلم و کافر صحیح می دانند در

ارتباط است

۱۱/۳/۲. ما اگر فلسفه ریاضیات را تکیه گاه قرار دادیم صریح می توانیم بگوییم فلسفه ما متکی بر امری

است که آن را عینیت حمایت می کند و انکار آن انکار ضرورت است

۱۱/۴. معنا ندارد که بگوئید بشر به دو اساس کار میکند

۱۱/۴/۱. به یک اساس کارها را انجام میدهد

۱۱/۴/۱/۱. چه فکر

۱۱/۴/۱/۲. چه عین

۱۲. اصل بودن ربط در نسبت های ذهنی

۱۲/۱. در امور محسوس و عینی مورد استفاده ی همه در درست کردن اشیا متغایر، مدام سنجش واقع می شود

۱۲/۱/۱. سنجش بصورت فی الجمله عین تغایر فی الجمله مبتنی بر ریاضیات است

۱۲/۲. در ریاضیات نسبت ها با همدیگر چه رابطه ای دارند؟

۱۲/۲/۱. آیا عدد ها اصلند و رابطه ها تابع یا این که رابطه ها اصلند و عددها تابع ؟

۱۲/۳. عدد دارای خصلتی است که شما آن را کشف می کنید؛ شش نسبت به ۳۶ ، یک ششم هست

۱۲/۳/۱. اگر دارای خصلت باشد پس کم کم دارد یک هویت مستقلی پیدا می کند

۱۲/۴. هویتش تابع روابطش تعیین می شود

۱۲/۴/۱. شش را از شش برابر کمی تغییر بده به یک کیفیت مثلاً شش کیلو را ملاحظه کن، یعنی شش بار

این ظرف را می شود از این پر کرد و خالی کرد

۱۲/۴/۲. هویت آن یعنی که نسبت به بازوی آنطرف اهرم ده برابر باشد بگذاریم ، و آن شش لیتر را هم این

طرف بگذاریم میگوییم این یک لیتر سنگین تر است

۱۲/۴/۳. پس آن را ضرب در رابطه می کنیم و در حرکت ملاحظه کرده و می گوییم وزنش چیست

۱۲/۴/۴. داشتیم روابط را تابع می گرفتیم ولی حالا در تغییر و حرکت داریم می بینیم، این طرف ترازو حرکت

می کند شش برابر و آنطرف حرکت می کند یک برابر

- ۱۲/۵.** اگر از تغایر پا به تغییر بگذاریم رابطه را می بینیم که اصل است
- ۱۲/۵/۱.** در آن موقع که در مرحله ی تغایر است شما چگونه می توانید بگویید که اصل خود شی و رابطه تابع آن است ؟
- ۱۲/۵/۲.** آیا این لیوان سنگینتر است یا این سطل شش لتری ؟ بستگی دارد در چه رابطه ای قرار بگیرد
- ۱۲/۶.** الان در نسیت ذهنی هستیم ، یعنی نسبتهای ذهنی من تابع روابط شکل می گیرد
- ۱۲/۷.** عدد منهای روابطش حدی نمی تواند پیدا کند
- ۱۲/۷/۱.** اگر شش یک رابطه داشت و دو رابطه پیدا کرد شکل آن مدام متعین تر و مشخص تر می شود و تابع روابطی است که برایش حاصل می شود
- ۱۲/۷/۲.** شش ضرورتاً در ارتباط با نسبتهای دیگر است که حد پیدا می کند
- ۱۲/۷/۳.** منهای خصلتها مساوی است با اینکه تمیزش محال باشد
- ۱۲/۷/۴.** و نه فقط تمیز آن محال است بلکه خودش هم دیگر نمی تواند حدی داشته باشد
- ۱۲/۷/۵.** اگر بسیط مطلق باشد نسبت به بسیط مطلق هم گفتن شش غلط است
- ۱۲/۷/۶.** اگر غیر از بسیط مطلق باشد، همه محدودها حد نیاز دارند و نمی شود بدون حد ملاحظه شان کرد
- ۱۲/۷/۷.** اگر حد دارد نمی شود وصف نداشته باشد
- ۱۲/۷/۸.** اگر وصف دارد نمی شود آن را بدون ارتباط با اوصاف دیگر ملاحظه کرد
- ۱۲/۷/۹.** اگر جایش را در روابط ندانیم به هر میزان که جایش را ندانیم بهمان میزان آن چیز را نمی شناسیم چرا که تعینی که آن چیز دارد ، رابطه ای که با اشیا دارد هست که آن را درست می کند
- ۱۳.** اصل بودن ربط در نسبت های خارجی
- ۱۳/۱.** در خارج سختی و سستی یک چیز مربوط به جایش هست
- ۱۳/۱/۱.** این خود کار را اگر به جایی ببرید که فشار به یک هزارم الان برسد، وضعیتش جور دیگری است
- ۱۳/۱/۲.** چون این سر خود کار محصول بر خورد فشار های مختلف این جهان است
- ۱۳/۱/۳.** سستی و سختی این شیء در برابر اشیا دیگر این است که آنها این را تعیین می کنند و این هم آنها را تعیین می کند
- ۱۳/۱/۴.** در عینیت اگر شما فرد را از همینجا ببرید در یکجای دیگر که فشار هوایش یک ششم باشد ارگانیزمش دیگر آنطور که این جا کار می کند کار نمی کند
- ۱۳/۲.** ثبات نسبت ها در خارج
- ۱۳/۲/۱.** اگر دو چیز را ببرید جای دیگر هرد و تغییر می کنند ولی یک نسبتی است بین این دو که آن نسبت ثابت است
- ۱۳/۲/۲.** هر چیز را که در معادله شیء دیگر ببرید حتماً آن چیز دوم است
- ۱۳/۲/۳.** اگر شما بتوانید این پلاستیک را ببرید توی معادله ی شیشه دیگر پلاستیک نخواهد بود بلکه شیشه خواهد بود
- ۱۳/۲/۴.** این معنایش این است که معادله ها اصل می شوند ، کیفیت ها تابع معادله می شوند
- ۱۳/۲/۵.** رابطه ها اصل می شوند
- ۱۴.** استفاده از منطق ریاضی به جای منطق دیالکتیک
- ۱۴/۱.** ریاضیات قدر متیقن روشی است که بشر در زندگی بکار می برد
- ۱۴/۱/۱.** روش ریاضی مورد استفاده همه است خواه مسلم باشد و یا کافر
- ۱۴/۱/۲.** در ریاضیات اگر توجه به مقیاس و کم نباشد سنجش دقیق نخواهد شد
- ۱۴/۱/۳.** چنین نیست که ریاضیات را در هر جا عین هم هستند ممکن است کسی زندگیش را روی ریاضیات ده دهی بسازد و فرد دیگری روی مبنای دیگر اما ریاضیات فی الجمله یک قدر مشترک دارند مقیاسی

دارند که صحبت از کم و نسبتهای ریاضی است

۱۴/۱/۴. بشر در اینکه زندگی و معاش خود را بر ریاضی انجام می دهد متفق است

۱۴/۱/۵. روش صوری را عده ای بکار می گیرند اما عده ای هم بکار نمی گیرند روش دیالکتیک هم همینطور

۱۴/۲. اگر من می گویم منطقم عینیت است از ریاضیاتی که همه در بهره وری از عینیت آن را بکار می گیرند شروع می کنم

۱۴/۳. روش دسته بندی اطلاعات در معیشت مادی بر اساس ریاضیات است، در کجا با دیالکتیک کار می کنند؟

۱۴/۳/۱. احدی در عمل ریاضیات را کنار نمی گذارد، در مقام نظر و بحث ممکن است یک دیالکتسین بگوید

ریاضیات چه و چه ، ولی خودش در عمل بکار می برد

۱۴/۳/۲. در قهوه خانه می گوید دو تا چای بیاور. پول را که می گویند ۱۵ ریال، می پرسد: دانه ای ۷/۵ ریال؟

۱۵. متفاوت بودن تعایر با تضاد

۱۵/۱. تضادی که ماتریالیسم دیالکتیک می گوید، تضاد مارکس

۱۵/۱/۱. به خصلت درونی ماده برمی گردد

۱۵/۱/۲. درون شئی اوصاف متضاد هست و باز برون هم که می آیند بین اشیاء تضاد را ملاحظه می کنند

۱۵/۱/۲/۱. مثلاً تضادهای درون جامعه علت فلان تضادهاست

۱۵/۱/۳. باصطلاح بیان می کنند که این تضاد رابطه اش با آن تضاد اینجوری است

۱۵/۱/۴. هیچ دلیلی را نمی آورند

۱۵/۱/۵. این شعار گستردگی اش باندازه ای شد که نسبت به خود دلیل هم احاطه پیدا کرد

۱۵/۱/۶. شما می گوئید که آقا شما استدلال نکردید

۱۵/۱/۶/۱. او می گوید اصلاً در دلالت صحبت دارم. در ادراک نسبت به دلالت و دلیل و منطق و رابطه

۱۵/۱/۷. این معنایش این میشود که اگر شمول یک منطق باندازه ای شد که همه مفاهیم حتی منطق را در

بربگیرد این دیگر نمیشود بهش در انداخت و گفت بحسب منطق من کارت غلط است

۱۵/۱/۸. می گوید اصلاً ادراک از نتیجه و اینکه رابطه منتج کدام هست و همه اینها را من زیر سؤال بردم

۱۵/۱/۹. شما می آئید روی بداهت دست می گذارید

۱۵/۱/۹/۱. او برای بداهت یک معنای خاص در دستگاه منطقی اش دارد

۱۵/۱/۱۰. با کسانی می توانیم بر اساس منطق ارسطویی وارد سخن و کلام شویم که

۱۵/۱/۱۰/۱. یا غفلت کنند از منطق دیالکتیک

۱۵/۱/۱۰/۲. یا هر منطقی که هستند، بپذیرند که بیایند با منطق ما محاسبه کنند

۱۵/۱/۱۱. فرق تعایر با تضاد اینست که در تعایر غیریت را تا آخرین مرتبه هستی اش تابع رابطه قرار میدهند

۱۵/۱/۱۲. ولی تضاد مجبور است وقتی میردش در درون، تضاد را اصل بگیرد رابطه را تبع بگیرد

۱۵/۱/۱۳. تضاد هم قدرت تبدیل کیفیت را نمیتواند معین کند، زیرا اینجا هم رابطه تابع امر ثابت در آمد

۱۵/۲. تضادی را که در دستگاه هگل هست

۱۵/۲/۱. به خصلت ذاتی قانون و کیفیت برمی گردد

۱۵/۲/۲. قوانین اصل است

۱۵/۲/۳. این یک مقدار نزدیکتر است به حرف ما

۱۵/۲/۴. باز یکجا فاصله بسیار مهم پیدا می کنیم

۱۵/۲/۴/۱. ایشان ضرورت اینکه پشت سر هر چیز چیز دیگری باشد را تمام می کند

۱۵/۲/۴/۲. یعنی پشت سر تر آنتی تر و مضافاً اینکه سنتزش حتماً چنان باید باشد

۱۵/۲/۴/۳. روند خاصی را که این جا برای قوانین قائل هستند ما قائل نیستیم

۱۵/۲/۴/۴. ما می گوئیم مقام تحقق دست حضرت حق سبحانه و تعالی است

- ۱۵/۲/۴/۵. هر لحظه رابطه قانون با قانون مند رابطه مکانی است، نه رابطه وجودی
- ۱۵/۲/۴/۶. یعنی وقتی هستی یک چیز را گفتی این ممکن است باشد و یا ممکن است نباشد دیگر معنا ندارد که شما بیایید بگوئید که رابطه آنچه هست با قانون واجب هست
- ۱۵/۲/۴/۷. چیزی که اصل بودنش محکوم به مکان است اثرش که نمیشود واجب باشد
- ۱۵/۲/۴/۸. با حرف هگل فرقی این میشود که آن یدا.. مغلوله میشود و این نه. یدا.. مبسوطه
- ۱۵/۳. ما با تغایر دنبال این هستیم اثبات کنیم که
- ۱۵/۳/۱. این شئی متغایر اولاً تابع رابطه است
- ۱۵/۳/۲. ثانیاً رابطه هم اثر ندارد مگر بفرض تحقق
- ۱۵/۳/۳. تحقق هم میسر نیست مگر به خلق
۱۶. ملاک صحت
- ۱۶/۱. اگر علت تغایر را پیدا کردی و همان علت را هم در اینجا یافتی حتماً ملاک صحت است
- ۱۶/۲. اگر علت تغایر شد قوانین پس قوانین هستند که معین می کنند که شما در حال تخلیل یا اینکه نتیجه
- ۱۶/۳. قانون معین میکند اگر نتیجه ای که دارید سازگار با مبادی اطلاعاتیتان باشد این رابطه درست برقرار شده
۱۷. برتری منطق ریاضی نسبت به منطق صوری
- ۱۷/۱. منطق ریاضی فرض آن در فلسفه اینست که
- ۱۷/۱/۱. هم قدرت تعیین خارج را دارد
- ۱۷/۱/۲. هم ذهن را
- ۱۷/۱/۳. پس از خارج باید بتواند برود بطرف ذهن از ذهن باید بتواند بیاید بطرف خارج
- ۱۷/۲. منطق صوری این حد را نمی تواند
- ۱۷/۲/۱. فقط نسبت به اطلاعات نظری میتواند بین همانها حرکت کند
- ۱۷/۲/۲. نسبت به معنی رشد و تغییر کیفیت نظر ندارد
- ۱۷/۲/۳. خودش می گوید: الجزئی لا یکون کاسبا ولا مکتسبا، از یک جزئی به جزئی دیگر نمی توان پی برد
- ۱۷/۲/۴. این مطلب در جای تجرید درست است اما در عینیت درست نیست
۱۸. ما علممان همیشه نسبت به عینیات مرکب است
- ۱۸/۱. بخشی از آن یقینی است و بخش دیگرش اجمالی است
- ۱۸/۲. اگر بگوئید این قلم ۱۵ سانت است، وقتی دستگاه اندازه گیری به میلیمتر رسید، دیدید که ۱۵ سانت و یک میلیمتر کم است حرف اول شما شکسته می شود
- ۱۸/۳. وقتی فیکس می کنید اطلاع را در جایی که نباید فیکس بکنید، مرتب شکسته می شود
- ۱۸/۴. حالا اگر می بینیم که ۱۵ یقینی نیست، بگوئیم از ۱۴ کمتر و از ۱۶ بیشتر نیست، یعنی تکیه به قدر یقینی اطلاع
- ۱۸/۵. در اینجا یک تحمّل خطائی را مرتباً دارید می پذیرید
۱۹. ضرورت تفکیک مقدار اجمال و مقدار یقینی اطلاع از هم
- ۱۹/۱. شما در هر جای اطلاع بشر، یک موضع گیری دارید که این موضع گیری تغییر می کند
- ۱۹/۲. یک اطلاع دارید که اطلاع تغییر نمی کند، اطلاع تبدیل به جهل نمی شود
- ۱۹/۳. اگر نتیجه ات فیکس باشد، غلط است
- ۱۹/۴. اگر مقدار اجمال و مقدار یقینی را تفکیک کنی و مقدار یقینی آن را ارائه کرده باشی، آن صحیح است
۲۰. عدم امکان تغیر در ماده بسیط
- ۲۰/۱. اگر بساطت ذاتی آن شد، تغیر در آن محال می شود و باید مطلق باشد



۲۰/۲. وقتی ذاتی شد، ذاتی تغییر پذیر نیست

۲۰/۳. مثلاً ذاتی دایره انحناء ۳۶۰ درجه است. آیا می‌شود در یک جا ماهیت دایره را فرض کرد که چهار تا زاویه ۹۰ درجه داشته باشد؟ نه، این، مربع است و یک ماهیت دیگری است

۲۰/۴. می‌شود اصلاً دایره ای در کار نباشد. ولی نمی‌شود دایره ای در کار باشد که چهار تا زاویه داشته باشد

۲۰/۵. نمی‌تواند دایره ای باشد که در عین دایره بودن فرضاً دوزنقه باشد

۲۰/۶. نمی‌توانید فرض کنید بسیط باشد و در آن تغییر راه دهید؛ یا متغیر باشد و نسبت به آن بساطت را فرض کنید

۲۰/۷. نسبت به شیء نمی‌توانید بگویید جزء ندارد. اگر جزء نداشته باشد، تغییر ممتنع است، مگر به اعدام، مگر به انفصال حقیقی. یعنی هیچ چیز بر هیچ چیز اثر نگذارد

۲۰/۸. هر گاه هم انفصال زمانی را قائل شدید ضرورتاً انفصال مکانی را قائل هستید، نمی‌توان انفصال زمانی را پذیرفت ولی انفصال مکانی را قبول نکرد

۲۱. زمان و حرکت می‌شود بُعد ماده

۲۱/۱. اگر نتوانید بساطت را نسبت به آن فرض کنید، یعنی زمان و حرکت می‌شود بُعد ماده

۲۱/۲. همانگونه که کیفیت داشتن، طول، عرض و عمق

۲۱/۳. وقتی ما اثبات می‌کنیم که مطلق کیفیت، محدود است یعنی ضرورتاً هستی ماده، محدود است

۲۱/۴. زمان، بعد ماده می‌شود و ابتداء زمانی‌اش، ابتداء هستی‌اش می‌شود

۲۲. تفاوت نسبت با نسبیت

۲۲/۱. نسبت

۲۲/۱/۱. نسبت یعنی دو چیز را به یکدیگر اضافه می‌کنیم

۲۲/۱/۲. نسبت یعنی سنجش و رابطه دادن و اضافه کردن بین شیء که در ساده ترین وجه ملاحظه می‌کنید

۲۲/۱/۳. نسبت، ایجاد رابطه ای است که شما می‌کنید نه رابطه ای که آنها دارند

۲۲/۱/۴. رابطه را علت پیدایش کیفیت در هیچکدام آنها نمی‌گویید

۲۲/۱/۵. شیء را ملاحظه کنید و آثار شیء را تابع آن بگیرید و بگوئید آن آثار، رابطه است

۲۲/۱/۶. نسبت، ملاحظه‌ی رابطه است، نه اصل قرار دادن رابطه

۲۲/۲. نسبیت

۲۲/۲/۱. نسبیت می‌گوید تعین این تحت رابطه است

۲۲/۲/۲. نه رابطه ای که شما برقرار کنید. بلکه رابطه‌ای که واقع است و رابطه‌ای که حاکم است

۲۲/۲/۳. اگر نسبیت را گفتید رابطه، اصل است و کیفیت و تعین، تابع است

۲۲/۲/۴. رابطه، اصل است و شیء، تابع آن رابطه است

۲۲/۲/۵. نسبیت، اصل قرار دادن رابطه است و تعین، تابع رابطه قرار گرفتن می‌شود

۲۳. تبعیت تعین از ربط در نسبیت

۲۳/۱. برخورد فشارها به یکدیگر، میزان کیفیت نحوه فشارها را متعین می‌کند

۲۳/۲. در چه زاویه ای فشارها برخورد کرده اند باعث می‌شود که تعین در این زاویه مشخص شود

۲۳/۳. کیفیت حرکت، تابع این امر است که در چه زاویه‌ای قرار گرفته‌اند

۲۳/۴. سختی، سستی، طعم، رنگ، مزه و الی آخر تابع همین مطلب خواهد شد

۲۳/۵. سرعت و بطؤ هم تابع این می‌شود

۲۳/۶. اصطکاکی را که شما در روابط ملاحظه می‌کنید، اگر با نظر دقیق ملاحظه کنید سرعت درونی جسم، و

زمان و مکان آن تمام، تابع این است که در چه رابطه‌ای قرار دارد  
۲۳/۷. شیء دارای اجزا است، اثر را نمی‌توانیم به تک‌تک اجزا نسبت بدهیم، پس به رابطه منسوب است

۲۴. ادراک در ریاضیات رشد می‌کند

- ۲۴/۱. گاهی کمیت‌ها را منفصل می‌گیرید یعنی می‌گوئید یک، و بعد دو تا یکی در کنار یکدیگر، دو می‌شوند  
۲۴/۲. گاهی متصل می‌بینید و می‌گوئید این چوب، سه برابر آن چوب است  
۲۴/۳. یعنی جدا جدا نیستند، یک واحدند، کلمه «برابر» در کار آمده است  
۲۴/۴. ادراک ما از مفهوم ۲ بصورت یک معادله در آمده است و دیگر یک عدد کمی منفصل از اعداد دیگر نیست  
۲۴/۵. تعینی که ادراک از مفهوم سه دارد تابع رابطه‌هاست. رابطه بین سه و شش کشف شدنی است نه قراردادی

۲۵. تعیین غیر از خود هستی است

- ۲۵/۱. نگفتیم که هر چه هست رابطه است و هیچ چیز دیگر هم نیست  
۲۵/۲. می‌گوییم کیفیت هستی تحت قوانین نسبت متعین می‌شود  
۲۵/۳. ولی اصل هستی را که از نسبت نمی‌دانیم  
۲۵/۴. کیفیتها به اختلافاتشان با هم شناخته می‌شوند  
۲۵/۵. کیفیتها تحت اختلاف معادله، متعین بشوند غیر از این است که هستی، تحت آن پیدا می‌شود و

بوجود می‌آید

۲۶. هماهنگی نظام هستی

- ۲۶/۱. هماهنگی نظام هستی، اساس هماهنگی نظام اطلاعات شمرده شده است  
۲۶/۲. هماهنگی را نمی‌توانید انکار کنید و گرنه باید هر چیز اثر هر چیز دیگری را داشته باشد  
۲۶/۲/۱. نتیجه‌ی چنین ناهماهنگی مطلق هم عدم امکان تمیز است  
۲۶/۲/۲. همچنانکه در یکسانی محض، تمیز ممتنع است، در ناهماهنگی مطلق هم تمیز ممتنع است  
۲۶/۲/۳. در ناهماهنگی نسبی هم رشد ممتنع می‌شود که فعلاً موضع صحبت پیرامون آن نیست  
۲۶/۳. هماهنگی را علت صدق می‌گیریم  
۲۶/۳/۱. هماهنگی منطق نظر و خارج را مورد لحاظ قرار می‌دهیم

۲۶/۴. هستی هماهنگ است

- ۲۶/۴/۱. یعنی ما یک یافت‌هایی داریم، یک حالاتی داریم، گاهی غمناک هستیم، گاهی می‌ترسیم  
۲۶/۴/۲. از طرف دیگر یک اشیائی را هم حس می‌کنیم، سختی، سستی، نرمی  
۲۶/۴/۳. یک اموری را هم از نظر ذهنی ملاحظه می‌کنیم مثل کل، جزء و نظیر آنها  
۲۶/۴/۴. این سه امر هستی هستند، هستی هماهنگ است

۲۷. مروری بر روند بحث

- ۲۷/۱. بحث اصول اعتقادات را از تغایر فی‌الجمله آغاز کردیم  
۲۷/۲. بعد به این امر پرداختیم که چه روشی فی‌الجمله مورد پذیرش است  
۲۷/۲/۱. دیدیم که آن روش ریاضیات است  
۲۷/۳. سپس بررسی کردیم که ریاضیات چکاره است  
۲۷/۳/۱. در این مسیر به نسبت‌های نظری و نسبت‌های عینی در ریاضیات رسیدیم  
۲۷/۳/۲. بعد به نسبت‌های نظری رسیدیم  
۲۷/۳/۲/۱. البته نه آن نسبت‌هایی را که ابتدائاً به نام اعداد و ریاضیات می‌گفتیم  
۲۷/۳/۲/۲. بلکه دایره ریاضیات، شمول وسیع‌تری پیدا کرد



۲۷/۳/۲/۳. یعنی دائره نسبیت، که اعداد، مفاهیم، روابط مفاهمه و هرگونه تعینی، اعم از عینی و

ذهنی و ارتباطی را شامل می‌شد

۲۷/۴. نهایتاً هرکیفیتی تحت نسبیت درآمد

۲۷/۵. بعد رابطه خود نسبیت را با مفهوم مطلق و مفهوم بینهایت ملاحظه کردیم

۲۷/۵/۱. نحوه ملاحظه‌مان از این طریق بود که ببینیم آیا مطلق، مفهومش چگونه است؟

۲۷/۵/۲. مطلق نسبی داریم یا نداریم؟

۲۷/۵/۳. مطلق که هیچگونه قیدی نخورد قدرت شمولش بیشتر است یا مطلق که ولو یک قید

خورده باشد؟

۲۷/۵/۴. نتیجه گرفتیم که مطلق، وقتی که بدون هیچ قیدی باشد، قدرت شمولش بیشتر است

۲۷/۶. توجه پیدا کردیم که مطلق کیفیه که کیفیت قید آن است ضرورتاً دارای حد است

۲۷/۶/۱. ولو حدش بالاجمال باشد و ما بصورت تفصیلی نتوانیم حدش را بشناسیم

۲۷/۶/۲. حد لا علی‌التعین داشته باشد، حد غیر مشخصی در نظر و شناخت ما داشته باشد

۲۷/۶/۳. ولی حد و مرزی دارد زیرا تحت عنوان مطلق کیفیه قرار می‌گیرد

۲۷/۶/۴. مطلق کیفیه بخود قید داشتن محدود می‌شود

۲۷/۷. نتیجه و جمع بندی مبحث تا اینجا، اثبات محدودیت برای جهان و برای تاریخ جهان است

۲۷/۸. این محدودیت مکانی و زمانی رابطه‌اش با مسئله بساطت چگونه است؟

۲۷/۸/۱. هر محدودی ضرورتاً حادث است

۲۷/۸/۱/۱. چون حد، با وجوب ذاتی سازگار نیست

۲۷/۸/۱/۲. چیزیکه ذاتاً محدود بود نمی‌تواند ذاتاً بسیط باشد

۲۷/۸/۱/۳. چیزیکه ذاتاً بسیط نبود، وجود برایش ممکن می‌شود و نمی‌تواند واجب باشد

۲۷/۸/۲. اگر فرض از بین رفتن وجود داشته باشد اما فعلاً موجود باشد، دیگر نمی‌شود گفت که

وجود آن، ذاتی اوست

۲۷/۸/۲/۱. هرگاه بودن ذاتی چیزی باشد، دیگر فرض نبودن هم نسبت به آن ممکن نیست

۲۷/۸/۲/۲. فرض تغییر و شکستن هم نسبت به آن ممکن نیست

۲۸. ناسازگاری بساطت ذاتی و بساطت زمانی با هستی محدود

۲۸/۱. معنی ندارد "هستی" چیزی که قابل شکستن است محدود نباشد

۲۸/۱/۱. هرگاه محدود بودن را پذیرفتید، نمی‌توانید بگوئید این محدود، محدود نیست

۲۸/۱/۱/۱. وقتی که محدودیت را نسبت به "بودن" شیء دادید و گفتید محدود است؛ یعنی ذاتاً

محدود است

۲۸/۱/۱/۲. برای خود بودنش هم سؤال می‌کنم و می‌گویم خود بودن این، آیا بودنی است محدود،

یا بودنی است نامحدود؟

۲۸/۱/۱/۳. اگر بودنی محدود است فرض تأثیر پذیری و فرض اعدام پیدا می‌کند؛ چون تحت

قدرت قرار می‌گیرد

۲۸/۱/۲. می‌گوئید ذات «بود» که نابود نمی‌شود

۲۸/۱/۲/۱. اگر بگوئیم ذات «بود» پذیرای نابود شدن است که اجتماع نقیضین پیدا می‌شود

۲۸/۱/۳. بودن محدود ذاتیش نیست و معنای آن اینست که ذات این محدود، "بودن" را ندارد

- ۲۸/۱/۳/۱. بودنش به اذن دیگری است به امر دیگری است
- ۲۸/۱/۳/۲. «بودن» با قید ممکن به این معناست که ذات که آن را مقید به حد می‌کنید
- ۲۸/۱/۴. بودن محض، هستی محض، اگر قابل تبدیل به نبودن باشد، معنایش این است که نقیضین برابرند
- ۲۸/۱/۴/۱. نقیضین اگر برابر باشد بدین معنی است که وجود و عدم مساویند
- ۲۸/۱/۴/۲. اگر وجود و عدم مساوی باشند باید از چیزی که هست چیزی که نیست یک اثر واحد را بتوانیم بگیریم
- ۲۸/۱/۵. اگر نیستی و هستی یکی باشد حرکت ممتنع می‌شود؛ چون تساوی محض لازم می‌آید
- ۲۸/۱/۶. قید حد، به ذات «بودن» محدود می‌خورد
- ۲۸/۱/۶/۱. همینکه قید حد به ذات بودن خورد دیگر بودن حقیقی، مطلق، محض و آزاد ندارد
- ۲۸/۱/۶/۲. بودن آن، بودن محدود و مشروط می‌شود
- ۲۸/۱/۶/۳. در این صورت، نابودی برای آن فرض پیدا کند
- ۲۸/۱/۷. پس بودنش ذاتاً محدود است
- ۲۸/۱/۷/۱. همینکه ذاتاً بودنی محدود داشت، در برابر قدرت مطلق تحت قدرت قرار می‌گیرد، نه فوق و نه برابر
- ۲۸/۱/۷/۲. بنابر این فرض اعدام پیدا می‌کند
- ۲۸/۱/۷/۳. همینکه فرض اعدام پیدا کرد به معنای این است که بودن، برایش همیشگی نباشد
- ۲۸/۱/۷/۴. بنابراین هر وجود محدودی، ذاتاً دارای هستی محدود است؛ نه اینکه کیفیتاً محدود باشد ولی ذاتاً آزاد
- ۲۸/۱/۸. پس هر جا گفتیم «محدود»، برابر است با مخلوق
- ۲۸/۲. بسیط آنست که اثر نپذیرد
- ۲۸/۲/۱. ذاتاً قدرتی فوق او فرض نداشته باشد
- ۲۸/۲/۲. بسیط ذاتی، وجود محض و وجود مطلق می‌شود
- ۲۸/۳. شما شیئی بسیط ندارید
- ۲۸/۳/۱. شیئی مرکب مجموع خصالش در ارتباط متعین می‌شود
۲۹. پذیرش یک قانون ثابت بر حرکت کل جهان
- ۲۹/۱. اگر هیچ قانون ثابتی نباشد هیچگونه تاثیر و تاثیری ممکن نیست
- ۲۹/۲. وجود همین تعاقب و اینکه پشت سر این مطلب، این مطلب واقع شود دلیل بر وجود قانون است
- ۲۹/۳. بی قانونی وقتی است که هیچ چیز، پشت سر هیچ چیز واقع نشود
- ۲۹/۴. نتیجه بی قانونی هم اینست که حرکت، ممتنع می‌گردد
- ۲۹/۴/۱. چون فرض هیچگونه تعاقبی را مردود داشتیم
- ۲۹/۵. اینکه تاریخ بشر چنین سیری را دارد به معنای قانون دار بودن حرکت تاریخ بشر است
- ۲۹/۶. جامعه چنین سیری دارد به معنای قانون داشتن حرکت جمع است
- ۲۹/۷. حرکت تک تک انسانها سیر دارد
- ۲۹/۸. فی الجمله یک نحوه ثباتی را ولو فی الجمله، بصورت یک قانون قائل خواهید شد
- ۲۹/۹. اگر قوانین ثابت نباشد هیچ تمیزی ممکن نیست
- ۲۹/۹/۱. هر تمیزی برای سنجیدن به امری ثابت تکیه می‌کند

۲۹/۹/۲. اگر آنچه را می‌خواهد با او بسنجد (مقیاس) هیچ مرحله‌ای از ثبوت را نداشته باشد، سنجش

محال می‌شود

۲۹/۹/۳. تصور از این و آن ممکن نیست، مسئله رشد و ادراک محال است، مسئله تکامل محال است

۳۰. این قوانین ثابت محدودند

۳۰/۱. یعنی می‌گوید مخلوق است

۳۰/۲. رتبه خلقتش قبل الاشیاء و رتبه فنایش بعد الاشیاء است

۳۰/۲/۱. یعنی نمیشود چیزی باشد و قانونش نباشد

۳۰/۳. اگر محدود شد پس بگوئید بسیط زمانی است نه بسیط ذاتی

۳۰/۳/۱. بسیط ذاتی باید ذاتاً مطلق باشد و این ذاتاً مطلق نیست

۳۰/۳/۲. اگر گفتید تغییر درش باشد تمیز ممتنع است. پس این را بگوئید بسیط زمانی

۳۰/۴. قوانین نفس الامریه میشود بسیط زمانی؛ نه بسیط ذاتی

۳۰/۵. آیا قانون هم در حال تغییر است

۳۰/۵/۱. در ذات نسبت ریاضی، بُعد زمان مطرح هست

۳۰/۵/۲. قانونی وجود ندارد جز همراه قانونمند

۳۰/۵/۳. معنای ثبات را از قانون سلب کنیم

۳۰/۶. اگر گفتیم که قانون ثابت وجود ندارد

۳۰/۶/۱. فقط روند نقض می‌شود؟

۳۰/۶/۲. یا اینکه روند هم نقض نمی‌شود؟

۳۰/۶/۳. یا اینکه نه فقط روند نقض می‌شود بلکه چیزهای دیگر هم نقض می‌شود؟

۳۰/۶/۴. توالی بین اثر و مؤثر یعنی اینکه آتش چه تأثیری می‌گذارد و چه تأثیری می‌پذیرد نقض می‌شود؟

۳۰/۶/۵. مطلق اثر داشتن و حرکت، نقض می‌شود؟

۳۰/۶/۵/۱. چرا که حرکت، توالی است

۳۰/۶/۵/۲. این توالی متصل بدون انفصال در زمان اگر نقض شود، آنوقت شما نمی‌توانید هیچ خاصیتی

را به هیچ چیز بدهید

۳۰/۶/۵/۳. و هیچ حرکتی هم نباید واقع شود

۳۱. وجود مطلق و عدم مطلق قابل درک نیست

۳۱/۱. شما وجود مطلق و عدم مطلق برایتان قابل درک نیست، الا به تحلیل عقلی مگر به تجرید عقلی

۳۱/۲. شما عدم خاص را می‌بینید

۳۱/۲/۱. این چایی، بلندگو نیست. این میکروفون، آب نیست

۳۱/۳. می‌گوئی عدم را در مورد اشیاء، بعد قید را می‌اندازی و می‌گوئی عدم مطلق

۳۱/۳/۱. این تجرید، کار عقل است

۳۱/۴. وجود مطلق هم همینطور است

۳۱/۴/۱. تمیز مشروط به تغایر است

۳۱/۴/۲. آنجا که تغایر نیست، تمیز هم نیست

۳۱/۵. مطلق کیفیه محدود است

۳۱/۵/۱. هر چیز متکیفی، محدود است

۳۱/۵/۲. مطلق روابط هم محدود است

۳۱/۵/۳. مفاهیم ذهنی ما محدود است

۳۱/۵/۴. ذات مطلق هم از مفاهیم نظری ماست پس محدود است

۳۱/۵/۵. واجب‌الوجود یا مطلق هم یکی از مفاهیم ذهن ماست

۳۱/۵/۶. تصدیق می‌کنیم که مطلق وجود دارد خود آن مطلق در ذهن ما نمی‌گنجد و مرتباً آن را تنزیه می‌کنیم

۳۱/۵/۷. دوستان وحشت دارند مبدا این حرفی که می‌زنیم موجب محدودیت حضرت حق شود

۳۱/۵/۷/۱. اینطور نیست

۳۱/۵/۷/۲. بوسیله این مفهوم اشاره به غیب منیع می‌کنید

۳۱/۵/۷/۳. بعد در اشاره‌تان هم اظهار عجز می‌کنید

۳۱/۵/۷/۴. شما فقط می‌فهمید که مطلق‌الکیفیه محدود است و این به حکم قانون ریاضی است

۳۲. می‌خواهیم با خود ریاضی برویم و فلسفه ریاضی را شناسائی بکنیم

۳۲/۱. ریاضیات معین کند که موضع هر چیزی سرجای خودش چیست

۳۲/۲. ریاضیات را برای شناخت ریاضی بکار می‌بریم

۳۲/۲/۱. همانطور که ما وقتی بلند گو را هم می‌خواهیم بسازیم از ریاضیات استفاده کنیم

۳۳. مبانی شناخت‌شناسی

۳۳/۱. ریشه متد شناخت، تغایر است

۳۳/۲. فلسفه شناخت علت تغایر می‌شود

۳۳/۲/۱. فلسفه، فلسفه‌ی پیدایش تغایر است

۳۳/۳. متدش روشی است که موضع تغایر را معین می‌کنیم

۳۳/۳/۱. رابطه‌ای که می‌گوییم این تعین کجا و آن تعین کجاست

۳۳/۳/۲. روش در حقیقت روش شناسائی تغایر است

۳۴. فقط یک فلسفه حق است و بقیه اش سفسطه است

۳۴/۱. اگر متدی که بکار گرفتیم جهان را مخلوق دانستید، در آنصورت یک فلسفه حق بیشتر وجود ندارد

۳۴/۲. نمی‌شود گفت صد تا فلسفه حق است

۳۴/۲/۱. و بگوییم به حسب زوایای مختلف، شناخت‌های مختلف نسبت به جهان است

۳۴/۲/۲. و جهان بینی‌های مختلف وجود دارد

۳۴/۳. هستی‌شناسی یکی بیشتر نیست و بقیه‌اش کفر (ندیدن و پوشاندن و روبرگردان) است

۳۴/۴. در دستگاه الهی جهان بینی از هستی‌شناسی جدا می‌شود

۳۴/۵. در دستگاه مادی جهان بینی و هستی‌شناسی یکی می‌شود

۳۴/۶. ایدئولوژی که هدف خاصی را داشتن معنا می‌دهد، در دستگاه مادی و الهی برخاسته از فلسفه است

۳۴/۷. در دستگاه الهی مسئله ایدئولوژی منطبق بر جهان بینی است، با اصول اعتقاداتی که درباره جهان دارد.

۳۵. شناخت‌شناسی غیر از جهان بینی است

۳۵/۱. شناخت‌شناسی یعنی اینکه انسان آگاهی دارد

۳۵/۱/۱. علتش چیست

۳۵/۱/۲. علت پیدایش معرفت چیست

۳۵/۲. در دستگاه مادی

۳۵/۲/۱. سعی می‌کنند مکانیزم مادی را تحویل دهند

۳۵/۳. در دستگاه الهی

۳۵/۳/۱. عقل را غیر از مکانیزم مادی می‌دانند

۳۵/۳/۲. مغز برای قوه عاقله بشر ابزار است



۳۵/۳/۳. اعصاب ابزار است

۳۵/۴. به شناخت شناسی توجه کنیم آنگاه سراغ جهان بینی می‌آییم

۳۶. جهان بینی غیر از هستی شناسی

۳۶/۱. اگر چنین شد که فقط یک فلسفه حق داشتیم دیگر به آن، جهان بینی گفته نمی‌شود

۳۶/۲. در دستگاه مادی

۳۶/۲/۱. جهان بینی جای فلسفه و هستی شناسی را می‌گیرد

۳۶/۲/۲. اصول اعتقاد کافر یک چیز دیگر است

۳۶/۲/۳. کافر جهان را جور دیگری می‌بیند ولی این را در بخش ایدئولوژی می‌آوریم

۳۶/۳. در دستگاه الهی

۳۶/۳/۱. جهان بینی در کنار ایدئولوژی می‌آید

۳۶/۳/۲. ایدئولوژی، هدف های مختلف است

۳۶/۳/۳. اسلام هم قبول دارد که بشر می‌تواند هدفهای مختلف را انتخاب کند

۳۶/۳/۴. اسلام قبول دارد که میشود جهان را مختلف دید ولی این را در بخش ایدئولوژی قرار میدهد

۳۶/۳/۵. نه اینکه هستی شناسی می‌تواند مختلف باشد

۳۷. رابطه شناخت و متد شناخت و منطق صوری

۳۷/۱. ما منطق صوری را روشی برای شناسائی بکار می‌بریم

۳۷/۲. ولی نه برای شناخت مطلقاً

۳۷/۳. به آن قید می‌زنیم، در بخشی که مربوط به ادراکات کلی نظری است

۳۸. رابطه منطق شناخت با منطق ریاضی

۳۸/۱. منطق ریاضی مصطلح در نزد عموم

۳۸/۱/۱. بخشی بسیار نزدیک با منطق صوری است

۳۸/۱/۲. با بیان ریاضی بیان می‌شود و یک مقدار مختصر هم اضافه شده

۳۸/۱/۳. این غیر از آن چیزی است که از روش ریاضی یا متد ریاضی عنوان می‌کنیم

۳۸/۲. متد ریاضی را ما همدوش با متد شناخت می‌گیریم

۳۸/۲/۱. متد شناخت را فراگیر نسبت به جمیع افراد شناخت می‌گیریم یعنی تمام شناسائی‌های ما

۳۸/۲/۲. ریاضی را عین منطق شناخت می‌دانیم

۳۸/۲/۳. ریاضیات در همه جا هست، هیچ جا نیست که بگویید نیست

۳۹. تقدّم دلالت بر هستی شناسی و شناخت شناسی

۳۹/۱. علت دلالت

۳۹/۱/۱. بر جمیع مسائل ریاضی و بر جمیع مسائل شناخت حاکم است

۳۹/۱/۲. بر هر دلالتی که مشاهده شود حاکم است و این با علت وجود فرق دارد

۳۹/۱/۳. غیر از هستی شناسی است

۳۹/۱/۴. این درباره‌ی استی صحبت می‌کند

۳۹/۱/۵. درباره چه شده است، و چه می‌شود، صحبت می‌کند

۳۹/۱/۶. درباره «است» و کیفیت صحبت می‌کند

۳۹/۱/۷. طرف دلالت حتماً ذهن است

۳۹/۱/۸. خود دلالت را مساوی رابطه بگیریم

۳۹/۱/۸/۱. علت دلالت وجود یک طرز ربط است

۳۹/۱/۸/۲. اگر اختلاف روابط نباشد اختلاف دلالت‌ها ممکن نیست



۳۹/۱/۹. دلالت شد انتقال از کیفیتی به کیفیت دیگر

۳۹/۱/۹/۱. اعم از این که کیفیت نظری باشد

۳۹/۱/۹/۲. کیفیت عینی باشد

۳۹/۱/۹/۳. کیفیتی بین انسان و اشیاء باشد

۳۹/۱/۱۰. نحوه حرکتی که در انسان پیدا می شود با آن نحوه حرکتی که در خارج پیدا می شود متناسب است

۳۹/۲. هستی شناسی درباره وجود هستی صحبت می کند

۳۹/۲/۱. وجود و هستی را که عاری از هر کیفیت نخواهید ملاحظه کنید بحثش در امکان و حدوث و قدم

که صحبت میشود به آن فلسفه می گوئیم

۳۹/۳. وارد شدن در فلسفه دلالت بر فلسفه و شناخت مقدم است

۳۹/۳/۱. چون در تمام آنها به دلالت تکیه می کنیم

۳۹/۳/۲. شما چه بخواهید فلسفه را شروع کنید و چه بخواهید شناخت شناسی را اصل قرار دهید بر اصل

دلالت تکیه می کنید

۳۹/۴. روند رسیدن به شناخت

۳۹/۴/۱. اول باید سراغ دلالت رفت

۳۹/۴/۲. بعد از دلالت باید سراغ هستی

۳۹/۴/۳. بعد از آن باید سراغ این رفت که یکی از هستی ها که شناخت است چیست

۳۹/۴/۴. در مورد فلسفه دلالت باید از آنجائی آغاز کنیم که همه متفق هستند

۳۹/۴/۵. اگر علت دلالت را به عین برگردانید، تاثیرات را منحصر به ماده ساخته اید

۳۹/۴/۶. اگر به ذهن برگردانید می گویند نظر ذهنی شماست، نه خارج

۳۹/۴/۷. علت دلالت باید هماهنگ با علت تعیین باشد

۳۹/۴/۸. علت تعیین اعم از تعیین ذهنی و تعیین عینی است

۳۹/۴/۹. اگر هماهنگ بود آن وقت می تواند نسبت به ذهن و نسبت به عین حاکم باشد

۳۹/۴/۱۰. ما از آنجایی آغاز کردیم که تغایر باشد

۳۹/۴/۱۱. بعد هم گفتیم روش متفق می خواهیم به نام ریاضی

۴۰. تقدم معیار صحت بر منطق

۴۰/۱. معیار صحت ضرورتاً و لزوماً قبل از منطق انتخاب می شود

۴۰/۲. نمی توانیم بدون معیار صحت به دنبال منطق برویم هر چند که منطقمان ، منطق کاربردی باشد

۴۰/۳. کسیکه می گوید من به دنبال علم هستم و کاری به این ( معیار صحت ) ندارم

۴۰/۳/۱. آن هم به نحوه ای این مطلب را اعتراف می کند

۴۰/۳/۲. یعنی می گوید که من

۴۰/۳/۲/۱. به دنبال کار برد هستم

۴۰/۳/۲/۲. دنبال نفع مادی خودم هستم

۴۰/۳/۲/۳. دنبال لذت هستم

۴۰/۳/۳. این هم به یک معنی معیارش را انتخاب کرده است

۴۰/۳/۳/۱. هر چیز که رفاه بیشتری داشته باشد همان صحیح است

۴۰/۳/۳/۲. هر چیز که لذت بیشتری داشته باشد همان صحیح است

۴۰/۳/۳/۳. هر چیز که قدرت بیشتری بیاورد ، همان صحیح است

۴۰/۴. اگر معیار صحت را پیدا کنیم می شود بطرف منطق سازی رفت





- ۴۰/۴/۱. هر چند معیار صحت فی الجمله باشد
- ۴۰/۴/۲. و گفت چه روشی صحیح و چه روشی غلط است
- ۴۰/۵. معیاری بنام معیار هماهنگی
- ۴۰/۵/۱. مسئله نسبی بودن صحیح و غلط رد می‌شود
- ۴۰/۵/۲. صحیح و غلط ذاتاً سیر اجمال به تبیین دارند
- ۴۰/۵/۲/۱. ما ادراکمان از هماهنگی از اجمال به حد یقینی تری میل می‌کند
- ۴۰/۵/۳. هیچ جایی نیست که هماهنگی نباشد
- ۴۰/۵/۴. احتمالات در توصیف هماهنگی
- ۴۰/۵/۴/۱. هماهنگی با مقدمات صحیح
- ۴۰/۵/۴/۲. هماهنگی با مقدمات انکارناپذیر
- ۴۰/۵/۴/۳. هماهنگی عمومی
- ۴۰/۵/۴/۴. هماهنگی عام
- ۴۰/۵/۴/۵. هماهنگی همه ابعاد
- ۴۰/۵/۴/۶. سازگار با هستی
- ۴۰/۵/۴/۶/۱. یا هماهنگی عمومی مقدمه و نتیجه با هستی دلیل صحت است
- ۴۰/۵/۴/۶/۲. این وجود دارد چون هست
- ۴۰/۵/۴/۶/۳. معیار صحت را تجربه و وقوع دانستیم
- ۴۰/۵/۴/۶/۴. یا منظورمان از هستی جهت هستی است
- ۴۰/۵/۴/۶/۵. فی الجمله چه جهتی را برای هستی قائل شده باشیم
۴۱. در معیار بودن، تداوم اصل است
- ۴۱/۱. به معنای هماهنگی عمومی با تاریخ
۴۲. طرح شدن مسأله هنجاری و هماهنگی
- ۴۲/۱. اگر بگوییم که صحیح و غلط نسبی هستند
- ۴۲/۱/۱. یعنی سود و زیان یکی نیست
- ۴۲/۱/۲. علت این که صحیح و غلط یکی نیستند چیست؟
- ۴۲/۱/۳. ما حس می‌کنیم
- ۴۲/۱/۳/۱. هم در ادراکات قلییمان
- ۴۲/۱/۳/۲. هم در محاسباتمان
- ۴۲/۱/۳/۳. هم در احساسات خارجی و حواسمان
- ۴۲/۲. آب با آتش فرق دارد
- ۴۲/۲/۱. چون هر کدام «قانونمندی خاصی» را پیمودند
- ۴۲/۲/۲. چون در «شدنشان» سیر خاصی می‌پیمایند
- ۴۲/۲/۳. لذا آثار متناسب و هنجاری را هم می‌پیمایند
- ۴۲/۳. اگر این مناسبت در «شدن» را قطع کنید
- ۴۲/۳/۱. گاهی انسان به آتش دست بزند و تری احساس کند
- ۴۲/۳/۲. گاهی انسان به آتش دست بزند و آتش صدای بره بدهد
- ۴۲/۳/۳. طفل را ببینید که یکدفعه بزرگ شده و شصت ساله گردد
- ۴۲/۴. پس مناسبت و عدم مناسبت طرح می‌شود
۴۳. این سیر کلی است که خواهیم داشت



- ۴۳/۱. یک بحث، بحث تغایر
- ۴۳/۲. بحث دوم بحث سنجش
- ۴۳/۳. بحث سوم هماهنگی
- ۴۳/۴. بحث چهارم علت دلالت
- ۴۳/۵. بحث پنجم انشاء... تعالی جایگاه ادراکات متفاوت
- ۴۳/۵/۱. اعم از انتزاعی و ادراکات تجربی
- ۴۳/۵/۲. باصطلاح طبقه بندی ادراکات
- ۴۳/۵/۳. بعد هم ملاحظه این که ارزش ادراکات انتزاعی به همان چیزی است که ارزش ادراکات تجربی
- ۴۳/۵/۴. ارزش ادراکاتی که از روابط مفاهیم داریم باز به همان برمی گردد
۴۴. خلق خیر از طریق شر
- ۴۴/۱. هیچ شری هم از لحاظ شرش منسوب به خداوند تبارک و تعالی نیست
- ۴۴/۱/۱. تکویناً نمی توانیم خالق شیء باشیم نه خالق حرکت
- ۴۴/۱/۲. ممکن به نفسه قدرت خلق و ایجاد ندارد
- ۴۴/۲. چگونه است که شرور منسوب به انسان می شود و نه به خداوند
- ۴۴/۲/۱. فرد شرور اراده بر شرّ می کند
- ۴۴/۲/۲. این شرّ توسط خداوند خلق می شود
- ۴۴/۲/۳. ولی به دلیل خیری که در آن هست
- ۴۴/۲/۴. این شرّ به انسان های مؤمن فشار می آورد
- ۴۴/۲/۵. فشار شرّ به انسان های مؤمن بر خیر آنها می افزاید
- ۴۴/۲/۶. منتجه خیر در عالم افزایش می یابد
- ۴۴/۲/۷. یعنی شرور در حال ضربه وارد کردن است اما ضربه اش به یک عدد مثبت تبدیل می شود
- ۴۴/۲/۸. هستی ای که قرار بود به فرد مؤمن اعطا شود، با واسطه شرور به او می رسد
- ۴۴/۲/۹. در این صورت نه خلقت این عبث می شود و نه خلق آن
۴۵. متصل بودن ربط طولی و ربط عرضی
- ۴۵/۱. زمان؛ ربط طولی
- ۴۵/۲. مکان؛ ربط عرضی

مهرماه ۱۳۶۵ دوره بحث با این عبارات از مرحوم استاد حسینی (ره) به پایان نزدیک می شود: «الان که در حضور مبارک شما هستم و عرض می کنم و حجت را بر شما تمام می کنم و آن این است که الان قائل هستیم که هر گاه شخص امام یا آقای رئیس جمهور [آیت الله خامنه ای] یا هر کس دیگری که مسؤول در امر انقلاب فرهنگی باشد دعوت کنند من الان خود را قادر بر این می بینم که با کمک و یاری خداوند متعال و همکاری شما برادران، انقلاب را در ایران عهده دار شوم ... الان اگر گفته شود برای کل کشور برنامه بدهید ما می گوئیم چه مقدوراتی را در اختیار ما قرار می دهید تا در چه مدت این برنامه را بتوانیم تحویل بدهیم. اگر مقدورات کل سازمان برنامه باشد که خیلی زودتر می شود. اگر مقدورات برادران در فرهنگستان یا اینکه بطور تک نفری باشد وضع دیگری دارد»